

رسم ترجمه

دوریکه که مادر ان زندگانی میکنیم دور تحول است شبرازه امور از هم کسسته و دستور ها و عقاید و عادات و رسوم سابق متزلزل شده و از هم پاشیده است . این تزلزل و تغییر ناچار در زبان فارسی نیز رو داده و ازین جهت میان خرد مندان قوم گفت و شنید هائی بحصول آمده هر کسی عقیده اے و دستوری تازه برای حفظ زبان بیان مینماید . قسمتی که راجع بدین موضوع مهم و قابل تفکر و تحقیق اصحاب علم و ادب می باشد قسمت کلمات و لغات زبان فارسی است . بدیهی است که زبان از کلمات بهم می آید و یکی و بدی جمله های آن حتماً از یکی و بدی مفردات کلام آنست پس یکی از راههای اصلاح یا حفظ یا « رفرم » زبان اهتمام به کلماتی است که آنرا تشکیل میدهد . مباحث الفاظ اساس منطقی است و در انشاؤنکوشی و مورد استعمال و طرز انتخاب کلمات معین نشود و هر نویسنده بی قید عاصی هر کلمه بیکانه وحشی را باد لخواه بکار برد البته سبک و شیوه زبان از دست خواهد رفت و بکینوع هرج و مرج ادبی رو خواهد داد و شاید در اینمیان مثنوی مزد کیان ادبی نیز پیدا خواهند شد و پشت پا بهر قاعده و قانون خواهند زد و زبان فارسی دچار امتلاء معده و مرض دوار خواهد گردید و يك سوء تفاهم عمومی و جنك الفاظ و خدای نکرده « تبلیل السنه » بدین دیار رو خواهد آورد .

یکی از راههای چاره همانا بوجود آمدن کتب لغه فارسی

است ولی نه برای اینکه جلدی دیگر به غیث اللغه یا اقتدر اج یا برهان یا رشیدی یا انجمن ارا افزوده شود بلکه در صورت امکان اشتقاق و مورد صحیح لغات معین و محرز گردد و اصل کلمات از یونانی و هزوارش و عربی تعین یابد و نشئت پهلوی یا اوستائی آنها روشن شود . مثلا معین گردد که منجنیق اصلش من چه نیک نیست ! و از کلمه (میخا نیکوس) یونانی است و ضبط قدیم آن بعربی همان مجائیق یا مخائیق بوده و همچنین کلمه (بیت) « زندوبازند » نیست چنانکه یکی از لغت نویسان گفته بلکه متعلق به قسمت هزوارش زبان پهلوی است که بیت نوشته و مقابل فارسی آنرا می خوانده اند همچنین رستاخیز بمعنی راست برخواستن یا رستن یا رستن مرده ها نیست بلکه رسته بزبان قدیم اوستائی در ریشه مرك است و رستاخیز یعنی بهشت موتی . الخ

اشخاصی که در کلمات غور داشته و به کتابهای لغت مذکور فوق و دیگر لغات رجوع نموده اند ناچار به توجیهاات عجیتر از آنچه برای مثال و نمونه ذکر کرده اند متوجه شوند و در اینجا به تطویل بلاطائل حاجت نداریم. آنچه در این مورد راجع به کلمات گفتن میخواهیم عمده از لحاظ ترجمه است . ایران امروز مواجه با السنه اروپائی است و اختلاط سختی رو داده و هزاران کلمات علمی و ادبی از هر سوے مانند مسمیات آنها از لوکس و غیر لوکس بازار ایندیار می آید . و گمان دارم یکذره قانون اسعار و انحصار در این جا نیز محتاج الیه خواهد بود . زیرا اگر کلمات تجملی خیابان لاله زار و سالونهای سینه ما از طرفی و کلمات فرنگی ماب عوام یا عوام فرنگی ماب که هر روز آنها را با

خلاق الساعه بقالب ميزند از طرف ديگر هجوم به جسم نجيف و
جسد شريف اين زبان موروث دارپوش و اردشير و صاحب عباد
و زمخشري و تيمور لنگ نمايد زبان ما نيز مانند پيكر ما ناتوان
خواهد افتاد .

در ترجمه و نقل السنه خارجه دوراهست يكي راه عوام است
كه بي گذار بآب ميزند و هر جور چانه اش گرفت مي گويد
مثلا استانداردا اويل ولولويد جورج و اشترزمان واوتول (۱) يا بقول
مرحوم ماشاءالله خان هوتول موبين و اغاي اجودان گفته و شكي
در تجويد و املاء و اماله و اشباع خود نميكنند . يكي نيز راه
خواص است كه لازم است زبان عالي علمي را از غلط محفوظ
دارند و همتي به استعمال و اتخاذ صحيح كلمات بگمارند و در
ترجمه رسم و قانوني را قائل شوند . افسوس كه اين مقصود
بطوريكه لازم است حاصل نشده و در آثار مترجمه از زبانهاى
خارجه در هر رشته كه باشد هنوز ترجمه هاى نافيحيح يا اصطلاحات
نا مطلوب و يا استعمال كيموردان و موفى الزوم كرعين كلمات خارجه ديده
مي شود . در اينموقع لازم است علمتد كوشد كه اول شرط ترجمه خوب
آنست كه مستقيماً از زباني بشود كه كتاب در آن زبان تأليف
يافته باشد مگر در مقام ضرورت . ترجمه از ترجمه الحق بيجا است
و بسا مي شود كه معاني اصلي بواسطه خواص ذاتي هر زبان از
دست مي رود در ايران كه امروز اشنايان بالسنه مختلف اروپائي
زياد است انصاف نيست ترجمه از ترجمه بشود مثلا تصانيف شكسپير

(1) Standardavil (Standard - oi l) Ochter - Zeman
(Stresemann) Li livid - Jordj (Lloyd - George)

را از ترجمه فرانسوی و تألیفات ویکتور هوگو را از ترجمه عربی و شرح حال و معانی اشعار ابو العلاء معری را از ترجمه المانی و افکار تولستوی را از زبان اردو نقل نمائیم ! در ترجمه مستقیم هم تازه باید اصطلاحات و کلمات زبان خارجه ما را اسیر و بسته زنجیر نماید و طرز تلفظ و شیوه زبان خودمان را در نظر بگیریم و در جستجوی الفاظ مناسب آئیم . خاطر دارم در یکی از کتاب های سفیر سابق معروف فرانسه در ایران یعنی (کنت دو گینو) خواندم که یا جداً و یا هزلاً نوشته بود ایرانیها وقتی همدیگر را دیدند فوراً میگویند آیا بینی شما چربی است :

“ Est - ce que votre nez est gras? ” بدیهی است

مقصود سفیر عبارت دماغ شما چاق است بوده ولی ترجمه را نامناسب نموده و این بدان ماند ما نیز سلام و نجات آنها را مثلا چنین ترجمه نمائیم :

« روز خوب ! چطور می برید ؟ چه گونه می روید ؟ » !

در ترجمه یا نقل کلمات خارجه حتی در اساتیرین قسمت

آنها یعنی در اسامی خاصه نیز اشتباهات روی میدهد و با اینکه

اسامی خاصه غالباً در هر زبان یکی است باز در آنها ئیکه تلفظات

مخصوصی و ضبط های مختلف مناسب شیوه زبانها موجود است سهو

میشود و مخصوصاً این سهو در کتب تاریخ و جغرافی ما زیاد

است و الحق گاهی مواردی پیش می آید که اگر هم مترجم بی

باین نکات برده باشد باز تکلیف اش سخت میشود و نمیداند آیا

مثلا در ضبط اسامی خاصه انگلیسی تلفظ فرانسوی بکار برد یا

تلفظ خود اهل زبان را ، آیا آن شهر معروف سرحدی را که

فرانسویان اکس لاشابل گویند و المانها آخسن و آن شهر معروف

مرکزے امریکا را کہ خودشان واشینگتن با کسرشین و فرانسوی
واشنگتن با نصب شین گویند ما چه گونه بگوئیم و بنویسیم البته اگر
اشخاصی بی خبر بترجمه پردازند تابع خواهند و د بزبانی که
ترجمه از آن می نمایند مثل مرحوم فرهاد میرزا که با آن مراتب
علم و دانش باز خود را مکلف دانسته که در اسامی جغرافیائی
شیوه انگلیسی کلمات را هم ضبط کند و در ردیف اسباب (اژبا)
و در مقابل قازہ یا قطعه (کسنتیت) بنویسد (!) همچنین است
حکایت (کاپ) و (کیپ) . (با گی) و (بیکن) و بلهلم و کیوم
یانک و یونک (نقشه یونک) هلم جزا . . . و اگر کسی بخواهد
اشکال کار ما را در این اسامی خاصه درست بی برده باشد کافی
است که قسمت اخبار خارجه جوایده مرکز را روز بروز مطالعه
کند و در یابد که چگونه هر مترجم بموجب زبانی که میدانسته
و از آن نقل کرده کلمات را بی مهابا بموجب تلفظ آن زبان
نوشته است . با اینکه خود تصدیق دارم تکلیف مؤلفین و مترجمین
در قسمتی ازین کلمات سخت و جدیل اشکال متوقف به اتخاذ
قاعده ایست که بایستی اهل اطلاع نمایند باز مواردی هست که
در آنها ذوق سلیم و اطلاع لسانی و تاریخی بوضوح حکم میدهد
و عجالتاً لازم است مترجمین جوان افلا در اینگونه موارد دقت
نمایند . پر دور نرویم اسامی خاصه ایرانی را ما از السنه خارجه
غلط ترجمه نموده و هنوز هم غلط می نویسیم و می خوانیم هنوز
اسم بزرک بادشاه و مؤسس اولین سلاطه بزرک سلطنت ما در این
دیار غلط مشهور است . بعضی کورس و برخی سیروس (واز
قرار مسموع در جنوب سائروس !) میخوانند در صورتیکه اسم

این ادم کوروش با شن بوده و کوروس تلفظ یونانی و سیروس
تلفظ فرانسوی است گویا اینکه ما زره پوش دولتی را هم سیروس
نام داده ایم و مرحوم سردار اسعد کتاب (کوروییدیا) ی گزنفن
را تربیت سیروس نامیده است همچنین است مدرسه سیروس
خیابان سیروس سیکاری سیروس و سی سیروس دیگر ! صرف نظر
از این (سجل احوال) ها که ایرانیان ناز به اتخاذ کرده اند !

واقعا این « سجرد » های احوال گاهی دیگر احوال در آدمی
باقی نمیگذارند . نام سجلی مکرر و معروف « ا کباتان » نیز
از غلط های ترجمه است این شهر در قدیم هم همدان بوده منتها
با مختصر فرق تلفظ یعنی يك صوت (کاف) خفیفی نیز در آن
بوده و شبیه به هگمتنه تلفظ می شده . رسم زبان یونانی بر این است
که غالباً میم های ما در آن زبان به با و بر عکس قلب می شود
چنانکه (بغازو) را که از خویشان داریوش و از سرداران
معروف ایران بود آنها مگابازیس گفته اند . . . خلاصه این
ا کباتان تلفظ یونانی همدان است و اگر کسی میل دارد اسم شهری
را بجای نام فامیلی انتخاب نماید پس راه راست همدان بگوید ،
همدان وقتی نوابستانی شاهان کیان بود ، و شهری و عظمتی داشته
و امروز کسرشان نخواهد بود اگر یکی از آقایان « سجردی » را
آقای همدان بگویند ! و آنها در ردیف سجل های دیگر مانند
مقبول انقول ، نجار می حق ، حکاکی فرد ، صراط المستقیمی اسد اللهی
مسلك ... قرار گیرد ! . همچنین کلمه معروف سائراپ باز تلفظ
یونانی است و فارسی آن ششره پاون یا به تعبیر امروز شهر بان است .
همچنین مد تلفظ یونانی و فرانسوی است و ضبط محلی (ماد)

است . . الخ

چیزے کہ غریب تر از نقل اسامی خاصه ایرانی به تلفظ خارجی
 است همانا عبارت است از استعمال حروف و لواحق صرف و نحو
 زبان های خارجه در فارسی . مدتی در این مملکت هخامنشی را
 آکمید می گفتند غافل از اینکه حرف دال در آخر این کلمه
 حرف نسبت زبان فرانسوی است و مایه نسبت باید بکار بریم
 و اکمن یا آخنس تلفظ یونانی هخامنشی است . هنوز هم جانشینان
 اسکندر را سلوکیدی می گوئیم و اگر فراموش نکرده باشم در
 چاپ اول تاریخ آقای مشیرالدوله نیز این کلمه بدین شکل ثبت
 است در صورتیکه حرف دال در آخر این کلمه نیز حرف نسبت
 فرانسوی است . مؤسس این سلسله (سلوکوس) نام داشته و ما
 باید سلسله سلوکی ها یا سلوکیان (به عربی ساوقیه) نام داده
 باشیم و الا اگر « Les Seleucides » را سلوکیدی ترجمه نمائیم
 لازم است (Les Abbassides) را عباسیدی و Les Sassanides
 را ساسانیدی بگوئیم . همچنین حروف دیگر مخصوص به نسبت
 فرانسوی را مستقیماً نقل و استعمال میکنیم مثلاً حرف نون
 نسبت را در کلمات مانند (ارین) با کترین عیناً نقل میکنیم
 و می نویسیم زبان آریین بجای زبان (آری) و باختربن بجای
 باختری . نیز حروف نسبت کاف فرانسوی را بغفت بکار می بریم
 و میگوئیم « سمیتیکی » بجای سامی (ا) و این غفلت ها را گاهی
 ادبای ما میکنند

این اواخر کتاب تاریخ یونان را که باهتمام کمسیون
 محترم معارف از فرانسوی بفارسی فصیح و خوش آیندی ترجمه

و بانهایت سلیقه و دقت چاپ شده است بدست آورده و آنرا مورد استفاده خودم قرار دادم با وجود تقدیر همت و حسن خدمت ناشرین و مترجم محترم باز نمیخواهم راجع به نقصی که از همان نقطه نظر معروض فوق در این کتاب دیده شد و در اینموقع بخاطر آمد تذکرے نداده باشم . به قسمت جغرافی یونان قدیم رجوع کردم . در ترجمه اسامی سرزمین ها کلماتاً حروف نسبت فرانسوے که از لاتین آمده مستقیماً بفارسی نقل شده و مناسبتران بود که تلفظ محلی معنی اسامی واقعی ترجیح داده شود . مثلاً حرف دال در کلمه الید (Élide) لاحقہ فرانسوے است که از لاتین آمده و اسم آسرزمین را Elis گویند و ما نیز بهتر است « الیس » گوئیم . هم چنین است آر گلید و آر گلیس هلا د و هلاس . . الخ اسم آن جزیره معروف که لشکر بان ایران در ۸۰۰ قبل از میلاد در حوالی آن شکست خوردند سالامیس « Salamis » است نه سالامین . سه لامین از شکل اسامی لاتینی این کلمه به فرانسوی نقل شده و نوز در آخر آن یک بوع حرف نسبت است در ملاحظه ضبط اسامی جزایر دیگر مانند « پاکازاتیک » و « مالیاک » و امثال آن که در این کتاب دیده می شود مسئله روشنتر میگردد اسم این جزیره ها یونانی پاکازه ئوس و مالین بوده و کاف در آخر هر دو لاحقہ فرانسوے و معنی نسبت مکانی را افاده میکند و ما ناچاریم بکوئیم جزیره های پاکازه ئوس و مالین و الا ضبط مالیاک مانند آنست که بجای سامی « سمیتکی » گفته باشیم چنانکه میگویند ! مقصود اشاره ای بود قابل نظر ارباب دانش و بینش تا در این گونه مسائل کمی بیندیشند . وقتی عرب آمد گرک های ما

را جرج و گرد های ما را جرد و کان ما را جان و کاهی ما را
بیجان کرد و الان از طرفی ترس و هیبت زمخشریان معاصر هست
و از طرفی نیز هراس و نگرانی از افراط و بیمزگی های حامیان
فارسی سره کسی از ترس جان زنجان را زدنکان یا نزد جرد را یزد گرد
نمیتواند بگوید تهران هنوز با طای طهارت نوشته می شود . باز
زبان عربی داخل زبان ما شده و ادات نسبت و جمع و تانیث و
تذکیر عرب بقالب فارسی اندر آمده و گفتن سلو قیه و ساسانیه و عباسیه
در فارسی نازگی ندارد و حتی بنا به فتوای بعضی از مجتهدین
ادب عصر ما ضبط عباسیان بجای عباسیه و صفاریان بجای صفاریه
یکنوع ترک اولی است تا چه مانند به گرد کردن برو جرد و ته
کردن طهران ! دیگر باید گوشید حتی الامکان از لواحق و ادات
فرانسوی احتراز نمود و الا اگر بتدریج ما ملت بی لاقه شدیم
یعنی لاقه خود را دست دیگران دادیم سابقه ما هم از میان خواهد
رفت . لواحق قدر و اعتباری دارند و حکما نیز بحث در لواحق
وجود میکنند نه در خود و خود نیز با اصطلاح خودشان گنه وجود
در خفا است ما نیز این چند تذکر را خفاء عرض کردیم نه جهراً .
واله عالم السر والحقیات !



قطعه

ایران که سد آنسوی تر از دجله و جیحون * افسوس که اینسوی فرات و ارس افتاد
دارد خبر از حال دل مردم ایران * آن غنچه که در دسترس خار و خس افتاد
برجسته شوای شاخه که یا مال نگردی ، * شد دستخوش آن میوه که در دسترس افتاد